

روایت ناسیونالیستی از سرمایه داری:

نگاهی به مصاحبه‌ی مرتضی محیط با «نگاه»

ناصر پایدار

ترجیح بند گفتمان مرتضی محیط در بیش‌تر نوشته‌ها و گفته‌هایش _ از جمله در دفتر هشتم «نگاه» _ این است، که غوطه خوردن چندین میلیارد کارگر و فرودست ساکن آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین، شرق اروپا یا هر نقطه‌ی دیگر دنیا در اقیانوس گرسنگی، بی‌مسکنی، بی‌بهداشتی، بی‌آموزشی، خانه‌به‌دوشی، زن‌ستیزی، فحشا، بردگی کودکان، اعتیاد، یا هر مصیبت دیگر، ربطی به شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ندارد. این جنایت‌ها، این توحش‌ها، این ددمنشانه‌ترین تهاجمات علیه حق و حقوق ساده‌ی انسان‌ها، همگی از «عقب‌ماندگی»، از کمبود توسعه‌ی «آزاد» سرمایه‌داری، و از رشد ناکافی صنعتی در مناطق یاد شده ناشی می‌گردد! روایت محیط، در چهار گوشه‌ی دنیای کنونی، طرفداران فراوانی دارد. نمایندگان فکری، اقتصاددانان و نظریه‌پردازان بی‌شمار بورژوازی، دولت‌ها، حکام و دستگاه‌های تحمیل‌بربریت سرمایه‌داری بر طبقه‌ی کارگر جهانی، همه و همه در ساز کردن این نغمه‌ی ناساز با ایشان هم‌نوا و هم‌رای‌اند. این طیف گسترده‌ی مدافعان کار مزدوری، در مقابل توده‌های کارگر دنیا به زبان‌های متفاوتی سخن می‌گویند و برای تحقق اهداف مشترک طبقاتی‌شان، راه‌حل‌های مختلفی پیشنهاد می‌کنند. دیکتاتوری عریان، دموکراسی، مذهب، لیبرالیسم، ناسیونالیسم، مدرنیسم، پست مدرنیسم و بالاخره آویختن به نام و عنوان «کمونیسم»!، هر کدام در شرایطی معین برای قشرهای مختلف این جماعت کاربرد حساب شده و مشخص دارد. مرتضی محیط، ناسیونالیست‌های هوادار نوع سابق سوسیالیسم روسی و چینی، و گروه‌های زیادی از هم‌اندیشان لاحق آن‌ها هم چنان از زبان و ظرف اخیر _ از نام «کمونیسم»! _ استفاده و در واقع سوء استفاده می‌کنند. چرا؟

در پاسخ به این سؤال، مطالب زیادی طرح شده است. من نیز به سهم خویش در چند جا _ از جمله در شماره‌ی پنجم «سیمای سوسیالیسم»، در نقد نوشته‌ای از بیژن رضایی _ کم و بیش به این موضوع پرداخته‌ام. هدف نوشته‌ی حاضر، قبل از هر چیز، پرداختن به نقدی کمونیستی از روایت ناسیونال‌پوپولیستی مرتضی محیط پیرامون شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و پرده‌برداری از کمپین تحریف آموزش‌های مارکس توسط اوست.

تولید سرمایه‌داری: روایت مارکسی و روایت ناسیونالیستی

مارکس در تحلیل شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی، از کالا شدن نیروی کار آغاز می‌کند. او تقابل سرمایه با کار مزدوری و فرایند تولید اضافه‌ارزش را خصلت نمای واقعی این شیوه‌ی تولید می‌داند. از نظر مارکس، تمامی ویژگی‌ها و کارکردهای دیگر نظام سرمایه‌داری در پرتو این مشخصه‌ی ماهوی قابل توضیح است. رقابت، پروسه‌ی تشکیل نرخ سود عمومی، چگونگی توزیع اضافه‌ارزش بین بخش‌های مختلف سرمایه، گرایش نزولی نرخ سود، بحران، مراحل مختلف گلوبالیزاسیون، تقسیم کار بین المللی سرمایه، چگونگی انکشاف کاپیتالیستی جوامع در هر یک از دوره‌های جهانی شدن سرمایه‌داری، همه و همه تبعات رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کارند و در ارجاع به این رابطه است، که آناتومی و شناخت واقعی هر کدام از آن‌ها ممکن می‌گردد. هیچ‌یک از این پدیده‌ها یا پدیده‌های دیگر حادث در تاریخ توسعه‌ی سرمایه‌داری، نمی‌توانند نقطه‌ی شروع و رجوع ما در تحلیل سیستم کاپیتالیستی باشند. به‌طور مثال، رقابت با همه‌ی اهمیتی که در اقتصادیات سرمایه‌داری دارد، به‌هیچ‌وجه معرف این شیوه‌ی تولید نیست و شدت، ضعف، آزادی و انحصار آن، نشان‌گر بود و نبود یا مسلط بودن و نبودن کار مزدوری در یک جامعه نمی‌باشد. این حکم در مورد سایر گرایش‌ها یا قوانین متناظر با بازتولید مناسبات سرمایه‌داری نیز صدق می‌کند. وجود یا تسلط تولید کاپیتالیستی در این یا آن بخش دنیا را نمی‌توان با شمارش واحدهای صنعتی، درجه‌ی رشد بارآوری کار یا سطح

مدیریت و توان فنی آدم‌ها در برنامه ریزی انباشت و بازتولید سرمایه توضیح داد. از همه‌ی این‌ها مبتذل‌تر، مسلط بودن و نبودن شیوه‌ی تولید سرمایه داری در یک جامعه را نمی‌شود با محل تولد و ملیت سرمایه داران، خوب و بد بودن تولیدات، قدرت رقابت سرمایه‌ی اجتماعی یا مولفه‌های دیگری از این دست مورد داوری قرار داد! فرایند انکشاف و تسلط این شیوه‌ی تولید در جوامع مختلف، در دوره‌های متفاوت و در تمامی جزئیات نیز از یک فرمول بندی واحد تبعیت نمی‌کند. ویژگی‌های عبور از مرحله‌ی انباشت بدوی سرمایه در همه‌ی مناطق گیتی، به طور کامل یک سان نبوده است و پروسه‌ی تشکیل قطب سرمایه، کالا شدن نیروی کار یا خلع ید از مولدین خرد در همه‌ی جوامع، در مراحل مختلف توسعه‌ی بین‌المللی سرمایه داری به طور کاملاً همگون و منطبق به وقوع نپیوسته است. هیچ یک از این خصوصیات یا تمایزات، اساس کاپیتالیستی بودن شیوه‌ی تولید در یک جامعه را نفی یا اثبات نمی‌کند. تولید سرمایه داری، تجسم وحدت پروسه‌ی تولید و پروسه‌ی بسط ارزش، یعنی فرایند تولید اضافه ارزش است. مارکس در این زمینه می‌گوید:

"در جریان مباحثاتی که این موضوع به وجود آورده، غالباً مسأله‌ی اساسی، یعنی تفاوت خاص تولید سرمایه داری، از نظر دور افتاده است. در این تولید، نیروی کار برای آن خریداری نمی‌شود که به وسیله‌ی خدمت آن نیرو یا محصولی که به وجود می‌آورد، نیازمندی‌های شخصی خریدار برآورده شود. هدف آن، ارزش افزایی سرمایه‌ی خریدار است، یعنی تولید کالاهایی است که بیش از آن چه در قبال‌شان پرداخت شده، کار در بر داشته باشند و بنابراین محتوی قسمت ارزشی‌ای باشند که خریدار بابت آن چیزی نپرداخته است و با این وجود، به وسیله‌ی فروش کالا نقد می‌شود. تولید اضافه ارزش یا افزون‌گری، قانون مطلق این شیوه‌ی تولید است." (۱)

مارکس بر این شاخص اساسی انگشت می‌گذارد و از این جا به سراغ قوانین عمومی انباشت کاپیتالیستی، تناقضات ذاتی سرمایه یا تمامی فراز و فرودها و پیچ و خم‌های دیگر فرایند انکشاف سرمایه داری می‌رود. در نگاه مارکس، فعل و انفعالاتی از قبیل تغییرات مستمر در ترکیب فنی و ارزشی سرمایه، فرایند تمرکز سرمایه، تاثیر متقابل رقابت و تمرکز بر روی هم دیگر و بر روند عمومی انباشت، سیر صعودی ترکیب ارگانیک سرمایه، وقوع بحران‌ها، ظهور انحصارات و سیادت سرمایه‌ی مالی، صدور سرمایه و اشکال معین تقسیم کار جهانی سرمایه داری، ویژگی‌های انکشاف کاپیتالیستی حوزه‌های جدید انباشت در دوره‌های مختلف، همگی تبعات پروسه‌ی خودگستری سرمایه قلمداد می‌گردند. در این نگرش، کم و زیاد بودن سهم سرمایه‌ی اجتماعی یک جامعه در کل اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه‌ی کارگر جهانی، مجوز صدور حکم برای تعیین شیوه‌ی تولید مسلط در آن جا نمی‌شود. میزان مشارکت فارم داران بومی در انباشت صنعتی یا جدول تکامل مانوفاکتورهای وطنی به شرکت‌های عظیم تولیدی، اساس کاپیتالیستی بودن جامعه را رد یا تایید نمی‌کند. بزرگ و کوچک بودن بخش تولید وسایل تولید یا بخش تولید وسایل مصرف، شاخص سرمایه داری بودن و نبودن جامعه نمی‌گردد. برای کسانی که با آناتومی مارکس از سرمایه‌ی آشنايند، تحلیل شرایط امپریالیستی تولید سرمایه داری، مطلقاً موضوع رمزآمیزی نیست. انحصارات، ادامه‌ی خودگستری رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کارند. سرمایه‌ی مالی، پدیده‌ای اسطوره‌ای نمی‌باشد و از ماورای رابطه‌ی تولید ارزش اضافی سر بیرون نمی‌کشد. سیادت سرمایه‌ی مالی، قوانین عمومی انباشت کاپیتالیستی را نقض نمی‌کند و شیوه‌ی تولید سرمایه داری را با فرایند توسعه‌ی کار مزدوری در تناقض قرار نمی‌دهد. برای آنان که آموزش‌های مارکس را شالوده‌ی استوار نقد کمونیستی طبقه‌ی کارگر دنیا بر مناسبات کار مزدوری می‌فهمند، ارتباط همه‌ی این رویکردها و حالات با درون مایه‌ی واقعی سرمایه و به مثابه‌ی تبعات توسعه‌ی سرمایه داری، کاملاً عریان است.

عکس تمامی آن چه که در مورد تحلیل مارکس و کارگران کمونیست دنیا از شیوه‌ی تولید یا جامعه‌ی کاپیتالیستی بیان کردیم، دقیقاً در مورد ناسیونالیست‌ها و روایت ناسیونالیستی از سرمایه داری صدق می‌کند. در این جا – آن چنان که مقتضای اندیشه و شناخت طبقه‌ی بورژوازی است – کلیده‌ی مسایل مربوط به رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار یا

پروسه‌ی تولید اضافه ارزش، ویژگی‌های گسترش سرمایه داری در دوره‌های مختلف و...، همگی به طور وارونه و رمزآمیز تئوریزه می‌شود. مصاحبه‌ی مرتضی محیط با دفتر هشتم «نگاه» و دقیق‌تر بگوئیم: کمپین سراسری ایشان در ادبیات چپ و راست ایران علیه جنبش لغو کار مزدوری طبقه‌ی کارگر، گوشه‌ی ناچیزی از این تئوری پردازی هاست، که مراجعه‌ی به آن برای رویت دقیق درون مایه‌ی درک ناسیونالیستی از سرمایه داری می‌تواند مفید باشد. محیط می‌گوید:

"توسعه‌ی سرمایه داری در کشورهایی چون السالوادور - مانند بسیاری دیگر از کشورهای آمریکای لاتین - به معنای بیرون آمدن قدرت اقتصادی و سیاسی از دست ۱۳ خانواده‌ی زمین دار بزرگ - خانواده‌هایی که زیر حمایت آمریکا هستند و مسئول قتل عام‌های متعدد و وسیع دهقانان، کارگران و زحمت کشان آن کشورند - و رشد صنعتی و تکنولوژیک کشور، تقسیم زمین میان دهقانان، پایان دادن به کارگاه‌های عرق ریزی و کار بردگی و نیمه بردگی برای شرکت‌های وابسته به انحصارات بزرگ جهانی، استقلال ملی و در نتیجه رشد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور. (و البته این توسعه‌ی سرمایه داری لاجرم باید زیر رهبری کارگران و زحمت کشان و تشکلات سیاسی مربوط به آن‌ها صورت گیرد. و در غیر آن صورت، به احتمال قریب به یقین محکوم به شکست خواهد بود.)" (۲)

در شرایطی که سرتاسر پنج قاره‌ی گیتی از خون و تعفن کار مزدوری دم کرده است و اکثریت غالب سکنه‌ی کره‌ی زمین از فشار استثمار، ستم، فقر، گرسنگی، فساد و توحش سرمایه داری به ستوه آمده‌اند، مرتضی محیط برای بهبود زندگی قربانیان سرمایه، نسخه‌ی توسعه‌ی کاپیتالیستی می‌پیچد! او در پشت پرده‌ی شکایت از نفوذ انحصارات چند ملیتی، ضرورت ماندگاری سرمایه داری را تبلیغ می‌کند. خود را به مارکس می‌آویزد، تا طبقه‌ی کارگر بین المللی را از نقد مارکسی کار مزدوری دور سازد. واقعیت شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی را از نگاه خیره‌ی کارگران دنیا می‌پوشاند و نام این کار خود را تحلیل مارکسی شیوه‌ی تولید سرمایه داری می‌گذارد! او به سرمایه حمله می‌کند، تا سرمایه داری را تقدس بخشد! انحصار مالی و صنعتی را از زیربنای مادی کاپیتالیستی جامعه جدا می‌کند و در پیش روی طبقه‌ی کارگر قرار می‌دهد، تا در پس آن، شیوه‌ی تولید سرمایه داری مسلط بر شرایط کار و زندگی کارگران را استتار نماید.

محیط، بخش اعظم جهان موجود را جوامع سرمایه داری نمی‌داند و به کارگران این بخش دنیا پیشنهاد می‌نماید، که به جای مبارزه علیه استثمار که می‌شوند، به جای انقلاب علیه بردگی مزدی، به توسعه‌ی هر چه بیش‌تر و بیش‌تر سرمایه داری اهتمام ورزند! نگاه او به جامعه و جهان، نگاه حسرت بار سرمایه دار ورشکسته‌ای است که عشق به انباشت عظیم و عظیم‌تر صنعتی، خواب از دیدگانش ربوده است و ناتوان از رقابت با انحصارات عظیم کاپیتالیستی بر سر طبقه‌ی کارگر فریاد می‌زند که شیوه‌ی استثمار آنان توسط سرمایه، شیوه‌ی تولید سرمایه داری نیست! او موعظه می‌کند که صاحبان سرمایه باید از اهالی «وطن» باشند، نیروی کار مورد استثمار سرمایه باید تا حداکثر ممکن بارآور باشد، و اگر نیست، نشانه‌ی آن است که جامعه اساسا سرمایه داری نشده است! کارگری که مصرف نیروی کارش توسط سرمایه، قهوه و شکر و پنجه تولید نماید، کارگر عصر پیشاسرمایه داری است! و سرمایه‌ای که نیروی کار وی را در پروسه‌ی تولید این محصولات به مصرف می‌رساند، سرمایه‌ی مولد نمی‌باشد! این کارگران باید در سنگر فروش ناسیونالیسم، دست در دست برادران هم وطن سرمایه دار خویش انقلاب کنند و «نظام وابسته‌ی ماقبل سرمایه داری» را با «سرمایه داری مستقل ملی» جایگزین سازند!

مرتضی محیط به هیچ منطق علمی برای تحلیل مناسبات اقتصادی حاکم و ریشه‌های واقعی استثمار و فلاکت ساکنان السالوادور یا سایر نقاط دنیا پای بند نیست. آن چه او می‌گوید و می‌پندارد، تبخیر ملزومات مادی نوعی انکشاف و توسعه‌ی کاپیتالیستی است، که پرونده‌ی تحقق و امکان‌پذیری آن از قرن نوزدهم به این سوی برای همیشه در بایگانی تاریخ دفن گردیده است. او عینیت موجود را انکار می‌کند. نقد کمونیستی طبقه‌ی کارگر بر این عینیت را آماج کینه و غضب قرار می‌دهد. برای تحریف آموزش‌های مارکس و القای بازگونه‌ی این آموزش‌ها در ذهن توده‌های کارگر، کمپین

به راه می‌اندازد. علیه کمونیست‌ها و طبقه‌ی کارگر، با شکنجه‌گران رژیم اسلامی و قاتلان هزارها کمونیست و کارگر ایرانی، با گنجی‌ها و اشکوره‌های، هم صدا می‌شود. اساس کار او در همه جا، ترویج روایت ناسیونالیستی از سرمایه داری، تبلیغ «امپریالیسم ستیزی» ناسیونالیستی، و تخطئه‌ی جنبش لغو کار مزدوری طبقه‌ی کارگر است. نظرات محیط نه فقط هیچ تازه نیست، که بسیار بسیار کهنه است. بازگویی ملال انگیز تحلیل‌ها و تئوری‌های ناسیونال پوپولیستی یک قرن پیش است. مطالعه‌ی هر مصاحبه یا نوشته‌اش، برای درک تمامی گفته‌های او کافی است؛ زیرا هر کدام از آن‌ها، تکرار خسته‌کننده‌ی دیگری و همه‌ی آن‌ها نبش قبر رویا‌های سوسیال خلقی دوره‌های پیشین است.

محیط در کتاب «ریشه‌های عقب ماندگی»، در مبحثی تحت عنوان «مقدمه‌ای بر ساخت اقتصادی - اجتماعی ایران»، به بررسی مشخصات اساسی شیوه‌ی تولید سرمایه داری می‌پردازد و در این راستا، تمامی مظاهر و تبعات قوانین انباشت کاپیتالیستی را شرط و شروط مطلق موجودیت این شیوه‌ی تولید معرفی می‌نماید! تنها چیزی که اصلاً اهمیت و ارزش و اعتباری برای جلب نگاه وی کسب نمی‌کند، فاکتور کالا شدن نیروی کار و خرید و مصرف این نیرو توسط سرمایه است. در بحث او، عواملی مانند رشد سراسری و کلان تکنولوژی، افزایش عظیم بارآوری کار، تبلور همه سویه و کامل دانش یا آگاهی کارگر در ماشین و سرمایه‌ی ثابت، پیش رفت جامع الاطراف پروسه‌ی ادغام ابزار کار در ماشین آلات مدرن صنعتی، به سرانجام رسیدن فرایند تبدیل کارگر به زائده‌ی ماشین، قدرت مدیریت و برنامه ریزی انسان‌های مولد، اشباع سراسری جامعه از سرمایه‌ی صنعتی، و از همه مهم‌تر هویت ملی صاحبان سرمایه، به علاوه‌ی پاره‌ای عوامل دیگر، همگی به پیش شرط‌های وجودی استقرار شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی تعبیر می‌گردند!

دو نکته‌ی مهم در این جا لازم به تاکید است. اول این که: محیط، عوامل یاد شده را به عنوان مظاهر یا کارکردهای طبیعی پروسه‌ی بازتولید و خودگستری سرمایه مورد بررسی قرار نمی‌دهد، بلکه کسر و کمبود یا مطلوب و ایده آل بودن هر کدام از آن‌ها را نافی و ناقض سرمایه داری بودن شیوه‌ی تولید در جامعه ارزیابی می‌کند! نکته‌ی دوم این که: ایشان تمامی استنتاجات خود را به ضد علمی‌ترین و غیر اخلاقی‌ترین شیوه، به کتاب «گروند ریس» ی مارکس نسبت می‌دهد. درباره‌ی نکته‌ی اخیر بعداً - به میزانی که حوصله‌ی این نوشته اجازه دهد - گفتگو خواهیم نمود. عجلانها بحث خویش پیرامون روایت ناسیونالیستی محیط از سرمایه داری را دنبال می‌کنیم. او در تشریح پروسه‌ی کار و تلاش برای نشان دادن تمایز این پروسه در تولید کاپیتالیستی با اشکال پیشاسرمایه داری تاکید می‌کند، که هر نوع کسر و کمبودی در هر کدام از فراساختارهای سیاسی، مدنی، فرهنگی و حقوقی، نشانه‌ی عدم تسلط سرمایه داری بر شرایط کار و استثمار و زندگی انسان‌ها در درون جامعه است!

"برای تحلیل نظام تولیدی یک جامعه، درجه‌ی رشد آگاهی سیاسی، فرهنگی میزان دانش، توانایی تکنولوژیک و علمی و درجه‌ی تسلط انسان‌های مولد آن جامعه بر نیروهای طبیعت، جنبه‌ی تعیین کننده دارند." (۳)

برای این که مضمون واقعی این عبارات دقیق‌تر فهمیده شود، بخشی از گفتگوی نویسنده با مجله‌ی «جنس دوم» را نیز در همین جا نقل می‌کنیم:

"سرمایه داری را با کار مزدوری و روابط کالایی نمی‌توان تعریف کرد... در ایران، شیوه‌ی تولید سرمایه داری ضعیف و توسری خورده است. شیوه‌ی تولید سرمایه داری که تولید صنعتی در مقیاس وسیع هم راه با علم و تکنولوژی هم خوان با آن و از آن بالاتر فرهنگ سرمایه داری و نظام سیاسی حاکم در خدمت آن است، هنوز در ایران شکل نگرفته است. مناسبات سیاسی حاکم بر ایران، مناسباتی است پیش سرمایه داری (چه از نظر صنعت تجاری، دلالی

و غیر مولد نموده‌های مشخص و صاحبان مواضع کلیدی آن، و چه فرهنگ و قوانین پیش سرمایه داری آن)." (۴)

فشرده‌ی سخن محیط بسیار صریح و بی تفسیر این است، که درجه‌ی نازل تخصص کارگران پاره‌ای کشورها، سطح پائین آگاهی سیاسی کارگران بخشی از دنیا، بی سواد، بی بهداشتی، فقدان امکانات اجتماعی و رفاهی، کار برده وار کودکان، زنده به گوری و بی حقوقی کامل زنان، بقایای فرهنگ، اخلاق یا سنن و عادات کهنه، دیکتاتوری، توسعه نیافتگی

سیاسی و تمامی مسایل مشابه دیگر، همه و همه از مصائب سرمایه داری نبودن جوامع است! این‌ها هیچ کدام از ملزومات سلطه‌ی سرمایه داری نمی‌باشند، در پروسه‌ی بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی تولید و بازتولید نمی‌شوند و رهایی انسان‌ها از شر آن‌ها، نه در گرو لغو کار مزدوری، که نیازمند تسلط تام و تمام سرمایه داری بر جامعه است! او از این هم عریان‌تر، فریاد می‌زند که «سرمایه داری را با کار مزدوری نمی‌توان توضیح داد»، میزان توسعه‌ی فرهنگی، سیاسی، مدنی، به علاوه‌ی رشد غول‌آسای صنعت و تکنولوژی، تنها ملاک حاکمیت مناسبات کاپیتالیستی در یک جامعه است! محیط به این حد اکتفا نمی‌کند، نه فقط تعریف سرمایه داری با کار مزدوری را مردود اعلام می‌نماید، که اساساً رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار و مصرف این نیرو توسط سرمایه دار را منشا تولید اضافه ارزش نمی‌داند! او اضافه ارزش را نه کار اضافی کارگران مزدی، که پدیده‌ی فاز تکامل نهایی صنعت و تبدیل مطلق کار مشخص به کار مجرد یا انحلال کامل کارگر در ماشین تحلیل می‌کند. او این نتیجه‌گیری را به گونه‌ای عوام‌فریبانه به مارکس نیز نسبت می‌دهد:

"هنگامی که مهارت و تبحر کار کارگر اهمیت خود را از دست داد و کارگر تبدیل به زائده‌ای از ماشین شد، کار از شکل مشخص به شکل مجرد در می‌آید و این همان نوع کاری است، که مارکس آن را مبنای تولید ارزش اضافی می‌داند." (۵)

مطابق این روایت، بخش بسیار عظیمی از طبقه‌ی کارگر بین‌المللی که در کارگاه‌ها، کارخانه‌ها، مزارع و مراکز تولیدی مجهز نشده به دست آورده‌های بالای تکنیک استثمار می‌شوند، هیچ اضافه ارزشی برای سرمایه داران تولید نمی‌نمایند! ارقام نجومی سودی که تولید می‌کنند، نه اضافه ارزش، که «مانده‌ی آسمانی» است و سرمایه‌های عظیمی که نیروی کار این توده‌ی عظیم کارگر را خریداری و مصرف می‌کنند، نه سرمایه، که ودیعه‌ی تاسیس موسسات خیریه و عام‌المنفعه است! در مورد این که محیط چگونه نامربوط و فریب کارانه تلاش می‌کند، تا استنتاجات بی‌پایه‌ی خود را به مارکس نسبت دهد، بهتر است به این بخش از سخن مارکس پیرامون روند کار و روند ارزش‌افزایی توجه کنیم:

"کاری که به مثابه‌ی کار عالی‌تر و بغرنج‌تر در برابر کار متوسط قرار می‌گیرد، عبارت از بروز نیروی کاری است که در درون آن مخارج تدارکی بیش‌تری وارد شده و تولید آن نیرو زمان کار بیش‌تری را ایجاد کرده است و بنابراین بیش از نیروی کار ساده ارزش دارد. وقتی ارزش این نیرو بالاتر است، مسلماً بروز آن نیز مستلزم کار بالاتری است و بالنتیجه در همان فاصله‌ی زمانی در ارزش‌های بالنسبه عالی‌تری تجسم می‌یابد، ولی درجه‌ی تفاوت بین کار ریسندگی و جواهرسازی هر چه باشد، آن بخش از کاری که طی آن کارگر جواهرساز ارزش نیروی کار خود را جبران می‌کند، به هیچ وجه از لحاظ کیفی با بخش دیگر کار وی که اضافه ارزش تولید می‌کند، متفاوت نیست. باز مانند پیش، اضافه ارزش از مازاد کمی کار بیرون می‌آید که خود از مدت امتداد یافته‌ی همان پروسه‌ی کار ناشی گردیده است، منتهی در یک مورد از پروسه‌ی تولید نخ و در مورد دیگر از پروسه‌ی جواهرسازی خارج می‌گردد." (۶)

محیط، نظریه‌ی ارزش اضافی مارکس را به کلی تحریف می‌کند، آموزش‌های مارکس در تحلیل جامعه‌ی مدنی و شناخت نظام کاپیتالیستی را مسخ می‌نماید و می‌کوشد تا تمامی این آموزش‌ها را به جای این که چراغ راهنمای پیکار طبقه‌ی کارگر جهانی علیه کار مزدوری باشد، در خدمت دفاع از بردگی مزدی به کار گیرد. کتاب «ریشه‌های عقب ماندگی» هم راه باژگونه کردن نظریه‌ی ارزش اضافی مارکس، تمامی گفته‌های وی پیرامون «فرایند کار» را نیز از جوهر درونی خود تهی می‌سازد. مارکس در تشریح پروسه‌ی کار و تولید اضافه ارزش به مجموعه‌ی فعل و انفعالاتی که در راستای تکامل و توسعه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه داری اتفاق می‌افتد، به درستی و با موشکافی خیره‌کننده‌ای اشاره می‌نماید. او می‌گوید:

"افزایش نیروی مولد کار و حداکثر ممکن نفی کار لازم، گرایش ضروری سرمایه است. تبدیل ابزار کار به ماشین،

این گرایش را از قوه به فعل در می آورد. کار عینیت یافته، در ماشین به طور مادی به صورت نیروی حاکم با کار زنده روبرو می شود و کار زنده را فعالانه زیر کنترل خود می گیرد و این عمل را نه تنها با تملک کار زنده، بلکه در فرایند واقعی تولید انجام می دهد. رابطه ی سرمایه به عنوان ارزشی که فعالیت ارزش آفرین را در تملک خود می گیرد، در سرمایه ی ثابت به صورت ماشین است که در ضمن به صورت رابطه ی ارزش مصرفی سرمایه با ارزش مصرفی توان کار رسمیت می یابد... (۷)

توضیحات مارکس در این جا مانند همه ی جاهای دیگر، هیچ زمینه ای برای تحریف حرف وی توسط امثال مرتضی محیط بر جای نگذاشته است. او گرایش درونی سرمایه را بحث می کند. پروسه ی کار و روند تبدیل ابزار کار به ماشین را تبیین می نماید. او می گوید:

"اما به مجردی که ابزار کار در فرایند تولید سرمایه وارد شد، دیگر دچار دگرذیسی های چندی می شود که اوج آن ها، دگرذیسی اش به ماشین یا بهتر است گفته شود به نظام خودکار ماشینی است." (۸)

مارکس توضیح می دهد، که در روند ارزش افزایی سرمایه، اساس بر کاهش مستمر کار لازم به نفع افزایش مداوم کار اضافی قرار دارد و تبدیل ابزار کار به ماشین، این گرایش را تحقق می بخشد. او درجه ی متعالی تکامل ماشین را نقطه ی آغاز حیات سرمایه معرفی نمی کند، بالعکس از رابطه ی خرید و فروش نیروی کار آغاز می نماید و تکامل بارآوری کار اجتماعی از طریق بالا بردن ترکیب فنی سرمایه و کاربرد عالی ترین دست آوردهای علمی و فنی موجود را اهم موثر سرمایه برای افزایش میزان اضافه ارزش نسبی در جریان استثمار نیروی کار مزدی می داند. مرتضی محیط می تواند در کنار سایر نمایندگان فکری طبقه ی خود، رک و عریان با ناسزا گفتن به مارکس و کمونیسم از رابطه ی کار مزدوری دفاع نماید؛ اما او این کار را بسیار زیرکانه - زیر شال و عبای دوستی با کارگران دنیا و پای بندی به گفته های مارکس - انجام می دهد و این کار در عرف انسان های آزاده، عمیقا قابل سرزنش است.

کتاب «ریشه های عقب ماندگی» در انتهای تمامی کوشش هایش برای بازگونه سازی آموزش های مارکس پیرامون پروسه ی تولید اضافه ارزش و مشخصات اساسی شیوه ی تولید سرمایه داری به سراغ زیربنای مادی جامعه ی ایران می آید و می گوید:

"حال اگر بخواهیم ساخت جامعه ی ایران را به روش علمی (مارکسیستی) بررسی کنیم، ابتدا باید دریابیم که آیا ایران کشوری تولید کننده است، آن گاه باید یک یک این تولیدات را بررسی کنیم و ببینیم آیا در فرایند تولید آن ها، دانش و تکنولوژی آن در کجاست؟ طرح و برنامه ریزی و مدیریت و قدرت تصمیم گیری و تعیین سرنوشت آن در کجاست، تا بر آن پایه بتوانیم به قضاوتی درست درباره ی ساخت اقتصادی ایران برسیم." (۹)

وی سپس ادامه می دهد که:

"برای پاسخ دادن به این پرسش، باید ببینیم آیا نفت را ما کشف کرده ایم؟ یعنی دارای تکنولوژی و دانش کشف نفت هستیم؟ آیا ما چاه های نفت را حفر کرده ایم؟ آیا دارای تکنولوژی حفر چاه نفت و ساختن ابزار و وسایل پیچیده ی آن، دانشگاه های پیش رفته برای پیش برد دانش معدن شناسی، ساختن مته های حفر چاه با آلیاژهای پیچیده ی آن، تولید محلول های پیچیده ی شیمیایی لازم برای حفر چاه و هزار و یک امر دیگر عملی - تکنولوژیک برای کشف نفت و حفر چاه هستیم؟ آیا پس از حفر چاه نفت، دارای تکنولوژی و دانش مهار کردن فوران نفت، لوله کشی و حمل آن به کشتی های عظیم نفتی هستیم؟ آیا دارای دانش و تکنولوژی تصفیه ی نفت (تولید پالایشگاه نفت و تولید ماشین های تولید کننده ی آن) و تولید هزاران فرآورده ی پیچیده از نفت خام هستیم؟ و آیا هیچ گونه قدرتی در بازار جهانی برای فروش نفت و فرآورده های آن داریم؟

هنگامی که به هزار و یک پرسش پیرامون این مساله فکر می کنیم، تازه در می یابیم که ما نفت تولید نمی کنیم، بلکه دیگران برایمان تولید می کنند و ما آن را به قیمتی که آنان تعیین می کنند به آن ها می فروشیم. بنابراین

قوانین حاکم بر درآمد نفت، قوانین تولید ارزش اضافی نیست، بلکه قانون اخذ اجاره است." (۱۰)

ادبیات سیاسی «چپ» از آغاز قرن پیش تاکنون – به ویژه در بخشی از دنیا – همه جا از روایت ناسیونالیستی سرمایه داری آکنده است، اما فرموله کردن این روایت با صراحتی که در این جا مشاهده می‌کنیم، تا حدودی کم نظیر است. نویسندگی «ریشه های عقب ماندگی» بر این باور است، که پروسه‌ی تولید نفت ایران اساساً منطبق با رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار و فرایند تولید اضافه ارزش نیست. دلایل و پایه‌های این ادعا نیز به طور صریح این‌هاست:

– آنان که نفت را کشف نموده‌اند، شناسنامه‌ی ایرانی ندارند و اصل و تبارشان ایرانی نیست؛

– حفاری چاه‌های نفت توسط مهندسين، کارشناسان و متخصصان ایرانی تبار انجام نگرفته است؛

– تکنولوژی حفر چاه‌های نفت یا ابزار پیچیده‌ی صنعتی مورد نیاز حفاری چاه‌ها در داخل خاک ایران و در فاصله‌ی مرزهای ملی میهن تولید نشده است؛

– دانشگاه‌های ایران از توسعه‌ی کافی در حوزه‌های دانش معدن‌شناسی، ساختن مته با آلیاژهای پیچیده برای حفر چاه برخوردار نبوده‌اند؛

– تکنولوژی مهار نفت، لوله‌کشی و حمل آن به کشتی‌های عظیم نفتی را از کشورهای دیگر خریده‌ایم؛

– تولید پالایشگاه نفت و تولید ماشین‌های تولیدکننده‌ی آن در کشوری دیگر، سوی ایران، صورت گرفته است؛

مشاهده می‌کنیم، که روایت محیط از نقش‌آفرینی درجه‌ی بارآوری کار در نفس وجود یا سلب موجودیت فرایند تولید ارزش اضافی در این جا با عنصر بسیار سرنوشت ساز دیگری! آمیخته می‌شود. ایشان با صراحت بی‌مانندی می‌گویند، که رابطه‌ی تولید اضافه ارزش ولو این که آخرین دست آورده‌های دانش و صنعت را برای ارتقای حداکثر کار اضافی به زیان کار لازم به خدمت گرفته باشد، باز هم به صرف این که مالک سرمایه متولد محیط جغرافیایی میهن سرمایه داری معین نباشد، هیچ سخنی از تولید اضافه ارزش توسط نیروی کار مزدی در میان نیست! محیط، سرمایه داری بودن و نبودن جامعه را با نوع تکنولوژی کارگاه‌ها، میزان تجهیز آزمایشگاه‌ها، درجه‌ی بارآوری کار و مهم‌تر از همه با محل تولد سرمایه داران و «وطنی» بودن آن‌ها مورد قضاوت قرار می‌دهد!

درباره‌ی این که کدام سطح معین از مدرنیزاسیون صنعت، شمار دانشجویان، درجه‌ی تخصص مهندسان و کدام نرخ بالای استثمار کارگران برای راضی شدن ایشان به سلطه‌ی مناسبات کاپیتالیستی کفایت می‌دهد؟ او ظاهراً سکوت می‌کند؛ اما تمامی صدر و ذیل حرف‌هایش این است، که لااقل ۷۰ درصد کارگران دنیا را به عنوان نیروی کار مزدی مورد استثمار سرمایه به رسمیت نمی‌شناسد! حال اگر سؤال شود، که این بخش عظیم از طبقه‌ی کارگر بین‌المللی در شرایطی که از شدت استثمار، بی‌حقوقی، فقر، گرسنگی و فلاکت کار مزدوری به جان آمده‌اند، تکلیف‌شان چیست و برای رهایی از این جهنم سوزان توحش علیه چه چیز، برای محو کدام شیوه‌ی تولید، و استقرار کدام جامعه‌ی نوین باید مبارزه کنند؟ پاسخ محیط روشن است. این کارگران باید هم دوش و هم راز سرمایه دارانی که شب و روز شیرهی جان آنان را می‌مکند، برای توسعه‌ی کاپیتالیستی «میهن»، برای بالا بردن بارآوری کار، برای تولید اضافه ارزش نسبی بسیار انبوه‌تر، و در یک کلام برای تحکیم همه‌سویه‌ی طوق بردگی مزدی بر گرده‌ی خود تلاش نمایند! طبقه‌ی کارگر ایران و بخش عظیمی از دنیا باید چنین کنند، زیرا که مرتضی محیط و ناسیونالیست‌های هم‌اندیش و همانند وی، نظام سرمایه داری را نه با تسلط رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار، که با کم و زیاد بودن درجه‌ی بارآوری کار و محل تولد سرمایه داران توضیح می‌دهند!

پرسش دیگری را نیز باید با آقای محیط مطرح کرد. این که اگر پروسه‌ی تولید نفت ایران منطبق بر رابطه‌ی کار مزدوری یا شیوه‌ی تولید سرمایه داری نیست، پس بیست و چند میلیارد دلار درآمد نفتی دولت سرمایه داری ایران – به علاوه‌ی چندین ده میلیارد دلار دیگری که در طول هر سال در جریان تولید و مبادله و مصرف نفت ایران عاید طبقه‌ی سرمایه دار جهانی می‌شود – از کجا، از درون کدام پروسه‌ی کار و تولید، از بطن کدامین شیوه‌ی تولید مادی فرا

می جوشد؟!

پاسخ او ظاهراً همان است، که در پایان پاراگراف نقل شده از کتاب «ریشه های عقب ماندگی» آمده است. این که کل عایدات حاصل از نفت، نه اضافه ارزش، که حق الاجاره است. اما ایشان نمی گویند، که بالاخره این مقادیر انبوه «رانت» از درون کدام فرایند کار و شیوه ی تولید سر بیرون آورده است؟ آن چه که او حق الاجاره می نامد، پروسه ی تولید، مبادله و مصرفش، بر متن کدام روابط تولیدی محقق و بازتولید می گردد؟ به این سخن مارکس توجه کنید:

"در همه ی شکل های جامعه، یک شکل خاص تولید بر سایر شکل ها غلبه دارد و مناسبات آن نوع خاص هم بر سایر مناسبات تولیدی تاثیر می گذارد. پس به زمینه ای عام می رسیم، که همه ی رنگ ها در آن شناورند و از آن مایه می گیرند. به عبارت دیگر، هر جوی تعیین کننده ی وزن مخصوص تمامی هستی های خاصی است که در آن مادیت یافته اند." (۱۱)

مارکس در تبیین دقیق تر مطلب یادآوری می کند که:

"به طور مثال، در میان شبانان بعضی اشکال کشاورزی به شکل پراکنده یافت می شود، که شکل مالکیت زمین را تعیین می کند، مالکیت اشتراکی در نزد آن ها کم و بیش حفظ می شود، حتا صنعت با سازمان و شکل های مالکیت اش کم و بیش تحت تاثیر مالکیت ارضی است، حتا خود سرمایه در قرون وسطی هنگامی که جنبه ی سرمایه ی پولی محض ندارد و به شکل ابزارهای تولیدی سنتی پیشه وری است، کاملاً تحت تاثیر خصلت مالکیت ارضی است." (۱۲)

مارکس سپس به نکته ای که به طور خاص مورد گفتگوی ماست، می رسد و می افزاید که:

"در جامعه ی بورژوایی درست عکس این است: کشاورزی بیش از پیش به صورت شاخه ی ساده ای از صنعت در می آید و کلاً زیر سلطه ی سرمایه است. همین طور است اجاره ی زمین، در همه ی شکل های اجتماعی که زیر سلطه ی مالکیت زمین اند، هنوز رابطه ی طبیعی غلبه دارد، در حالی که در شکل های تحت حاکمیت سرمایه غلبه با عنصر اجتماعی ایجاد شده در جریان تاریخ است. اجاره ی زمین بدون سرمایه معنا ندارد، در حالی که سرمایه را بدون توسل به اجاره ی زمین می توان درک کرد. سرمایه نیروی اقتصادی فراگیر جامعه ی سرمایه داری است، سرمایه هم نقطه ی شروع و هم نقطه ی پایان است و باید قبل از مالکیت زمین بررسی شود و بعد از مطالعه ی جدا جدای هر دوی این هاست، که می توان روابط متقابل شان را بررسی کرد." (۱۳)

با تعمق در گفته های مارکس، مجدداً به مساله نفت، شیوه ی تولید حاکم بر پروسه ی تولید و مبادله و مصرف نفت و بالاخره استنتاجات مرتضی محیط در رابطه با مبنای این پروسه با فرایند تولید اضافه ارزش باز می گردیم.

نفت یک محصول صنعتی و یک منبع انرژی بسیار پر مصرف در بازار جهانی سرمایه داری است؛ انرژی وسیعاً مورد نیازی، که هزینه ی تولید آن در قیاس با اشکال دیگر انرژی بسیار نازل است. هزینه ی تولید این محصول، به ویژه در ایران و خاورمیانه، از همه ی مناطق دیگر دنیا نیز نازل تر است. از این ها که بگذریم، منابع نفتی و حق استخراج و تولید و فروش نفت در انحصار دولت ها یا شرکت های معینی است. این عوامل مجموعاً سبب می گردند، که تولیدات نفتی به قیمتی بالاتر از قیمت واقعی خود به فروش رسد و اضافه ارزشی بسیار انبوه تر از میزان اضافه ارزش حاصل از استثمار نیروی کاری که در تولید آن دخالت دارد، نصیب مالکان سرمایه دار شرکت های نفتی گردد. به بیان دیگر، کل درآمد حاصل از نفت، چیزی سواً اضافه ارزش حاصل از کار طبقه ی کارگر نمی باشد؛ اما بخش عظیمی از این اضافه ارزش، نه توسط شمار معین کارگران نفت ایران، که توسط سایر بخش های طبقه ی کارگر بین المللی تولید شده است. آن چه در این جا اتفاق می افتد، خود تبلور یکی از بدیهی ترین و طبیعی ترین قوانین عمومی بازتولید سرمایه داری، یعنی سیستم توزیع اضافه ارزش میان حوزه های مختلف انباشت یا بخش های گوناگون سرمایه ی جهانی است. مارکس این قانون طبیعی نظام کاپیتالیستی را در دو سطح جداگانه، ابتدا در مورد متوسط شدن نرخ سود میان سرمایه های

مختلف یک رشته‌ی تولیدی یا کل سرمایه‌ی اجتماعی و سپس در رابطه با سود اضافی ناشی از انحصارات خاص طبیعی و مصنوعی، به طور مبسوط مورد بررسی قرار می‌دهد. ماحصل درس‌های او اینست که:

اولاً: "سرمایه داران قلمروهای مختلف تولید هنگام فروش کالاهای‌شان، ارزش سرمایه‌ی به کار رفته‌ی خود را دریافت می‌کنند؛ اما اضافه ارزش تولید شده در قلمرو خاص تولید آن کالاها را بازیافت نمی‌نمایند، بلکه تنها بخشی از کل اضافه ارزشی را به دست می‌آورند، که به وسیله‌ی کل سرمایه‌ی جامعه در تمام قلمروهای تولیدی در یک زمان معین تولید گشته است و به طور یک سان نصیب هر واحدی از این سرمایه کل می‌گردد." ثانیاً: "برخی از قلمروهای تولیدی مشخص ممکن است از شرایط انحصاری ویژه‌ای برخوردار باشند، که به مدد آن از تبدیل ارزش کالاهای‌شان به قیمت‌های تولیدی و از مبدل شدن سودشان به سود متوسط جلوگیری کنند. پیداست که سرمایه‌های حائز این شرایط انحصاری خاص به سودی بالاتر از سود متوسط سرمایه‌ی اجتماعی دست می‌یابند." (۱۴)

نکته‌ی مهم این است، که سود اضافی ناشی از شرایط انحصاری تولید به هر میزان و با هر نرخ نجومی هم که باشد، نهایتاً اضافه ارزش حاصل از استثمار کارگران مزدی است. اضافه ارزشی که توسط طبقه‌ی کارگر ایران و جهان تولید شده است، در دست سرمایه داران داخلی و خارجی به سرمایه‌ی الحاقی تبدیل می‌شود، و از مجاری مختلف وارد پروسه‌ی بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی می‌گردد. در برنامه‌ی چهارم اقتصادی رژیم شاه، که اجرای آن از سال ۱۹۶۸ آغاز شد، ۶۴ درصد کل سرمایه گذاری‌های دولتی در بخش‌های مختلف صنعت و کشاورزی و آب و برق و راه و ساختمان و نفت و گاز و ارتباطات از محل اضافه ارزش‌های نفتی بوده است. این نسبت در برنامه‌ی پنجم اقتصادی باز هم بیشتر شد و تا ۸۰ درصد کل سرمایه‌ی ثابت بخش دولتی فزونی گرفت. از این‌ها که بگذریم، بخش قابل توجهی از عایدات نفتی همواره در شکل انواع مختلف سوبسید در جهت بالا بردن نرخ سود سرمایه‌ها و کمک به توسعه‌ی انباشت کاپیتالیستی هزینه شده است.

محیط می‌گوید: «بنابراین قوانین حاکم بر درآمد نفت، قوانین تولید ارزش اضافی نیست، بلکه قانون اخذ اجاره است.» او برای فهم این قوانین بهتر بود، که به جای مراجعه به ریکاردو، به این گفته‌ی مارکس پیرامون اجبار تغییرات اجاره‌ی زمین در شرایط تسلط شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی گوش می‌داد.

"واجب و ضروری است که آن چه ریشه‌ی مالکیت ارضی است، یعنی سودجویی پلیدانه در شکل کلبی منشانه‌ی آن ظاهر و نمودار گردد؛ ضروری است که انحصارگری نامنقول به انحصارگری منقول و بی قرار، یعنی رقابت تبدیل شود و آن لذت بردن کاهلاننه از محصول رنج و زحمت دیگران، جای خود را به تجارت پر جنب و جوش کالاها بدهد؛ و بالاخره ضروری است که در این رقابت، مالکیت ارضی به شکل سرمایه، سلطه‌ی خود را چه بر طبقه‌ی کارگر و چه بر مالکانی که بر اساس قوانین حاکم بر حرکت سرمایه ورشکسته شده یا رشد و ترقی کرده‌اند، نشان دهد. بدین ترتیب، ضرب‌المثل قرون وسطایی هیچ زمینی بدون ارباب نیست، جای خود را به این ضرب‌المثل می‌دهد، که پول ارباب نمی‌شناسد؛ ضرب‌المثلی که بیان گر سلطه‌ی ماده‌ی بی جان بر نوع بشر است." (۱۵)

معضل مرتضی محیط، اما مجرد عجز وی از فهم مقوله‌ی اضافه ارزش و اجاره نیست. مشکل پیچیده تر و لاینحل تری او را رنج می‌دهد. او از مکان نامناسب میهن کاپیتالیستی خویش در تقسیم کار جهانی سرمایه داری ناراضی است. از این که سرمایه‌ی اجتماعی و وطنش به ظرفیت تولیدی هم سان با عظیم‌ترین انحصارات صنعتی دنیا دست نیافته است، درد می‌کشد. نرخ اضافه ارزش بالا و بالاتر سرمایه‌های بزرگ و کوچک سرزمین آریایی‌اش او را راضی نمی‌کند. او در شروع قرن بیست و یکم، پس از گذشت چند صد سال از توسعه‌ی جهانی شیوه‌ی تولید سرمایه داری، هنوز خواب «رشد آزاد» سرمایه و تحکیم پایه‌های «صنعت مستقل ملی» در هر نقطه‌ی این دنیا را می‌بیند. محیط، از قدرت رقابت ناکافی سرمایه‌ی اجتماعی «میهن» خود و بارآوری کار نامطلوب بخش وسیعی از سرمایه‌های کشورش آن چنان

عاصی است، که ترجیح می‌دهد اساس سرمایه‌داری بودن جامعه را یک سره انکار کند و ۴۰ میلیون ابواب جمعی طبقه‌ی کارگر ایران را - که دهه هاست زیر فشار مصائب کار مزدوری از هستی ساقط شده‌اند - دعوت به مبارزه برای توسعه‌ی بردگی مزدی بنماید! او پس از اثبات این که «ایران تولید کننده‌ی نفت نیست!» و «فرایند تولید نفت بر پروسه‌ی تولید اضافه ارزش یا شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری منطبق نمی‌باشد!»، اضافه می‌کند که:

"البته ما قالی تولید می‌کنیم، گلیم تولید می‌کنیم، جو و دیگر غلات و میوه جات و بقولات هم تولید می‌کنیم، دام داری هم داریم و... اما باید دید شیوه‌ی تولید این فرآورده‌ها چگونه است... باید دریابیم... چند درصد از دام‌های ما با روش مدرن نگه داری می‌شوند و محصولات و لبنیات آن‌ها با چه روش‌هایی تهیه می‌شود و حتا باید دید پسته‌های کرمان در مقایسه با پسته‌های کالیفرنیا چگونه کاشت، داشت و برداشت می‌شوند..." (۱۶)

در اندیشه‌ی محیط، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مشروط به این که سرمایه‌داری قرن نوزدهمی باشد، یک مدینه‌ی فاضله‌ی انسانی است! در این جا، عالی‌ترین دست آوردهای دانش و صنعت، توسعه یافته‌ترین دانشگاه‌ها، بالاترین میزان اضافه ارزش نسبی برای سرمایه، مدرن‌ترین و پیش‌رفته‌ترین سطح استثمار نیروی کار توسط سرمایه در یک سو و رفاه گسترده‌ی اجتماعی، رشد متعالی فرهنگ، بالاترین میزان آزادی‌های سیاسی و حق و حقوق بشری در سوی دیگر و سرانجام توزیع عادلانه‌ی این دست آوردهای تکنیکی، علمی، سیاسی و اجتماعی برای تمامی شهرها و روستاهای پنج قاره‌ی گیتی، همه و همه در کنار هم به وحدت می‌رسند. بر همین اساس، هر نقطه‌ای از کره‌ی خاکی که در هر کدام از این عرصه‌ها کم و کسری داشته باشد، حتماً از کم توسعه یافتگی سرمایه‌داری رنج می‌برد! محیط، به این نیز بسنده نمی‌کند، ورود هر نوع تکنولوژی «غیر وطنی» به کارخانه‌های اتومبیل‌سازی، ذوب آهن، فولادسازی، هواپیماسازی، کامپیوترسازی یا نیروگاه‌های اتمی این مناطق، استفاده از هر نوع کومبین و تراکتور ساخت کشور غیر در کشت و صنعت‌ها و مزارع این کشورها، حضور هر کارگر «ناهموطن» در کنار کارگران این ممالک را نشان قطعی سرمایه‌داری نبودن آن دیار می‌داند! او می‌گوید:

"رشد نیروهای مولده و تغییر ساخت اقتصادی - اجتماعی یک کشور را نمی‌توان بر پایه‌ی چند کارخانه‌ی مونتاژ اتومبیل، یخچال، آب گرمکن و غیره و استخدام هزاران و حتا ده‌ها هزار کارگر بومی در این کارخانجات ارزیابی کرد!"

نویسنده‌ی این عبارات، بهتر است بداند که هم اکنون بیش از ۶۵ درصد جمعیت ایران را توده‌های کارگر و افراد خانواده‌ی آن‌ها تشکیل می‌دهند. این جمعیت عظیم نیروی کار در کارخانه‌ها و صنایع بزرگ، در مزارع، در سیاه چال‌های مرگ بار قالی بافی‌ها، در راه‌سازی و ساختمان‌سازی‌ها، در تولید آب و برق و... به رقت‌بارترین شکلی توسط سرمایه‌داران محبوب القلوب آقای محیط استثمار می‌شوند. بخش وسیعی از اینان نیز در بیمارستان‌ها و مراکز آموزشی، در هتل‌ها و رستوران‌ها، در فروشگاه‌ها و جاهای دیگر، نیروی کار خود به مثابه‌ی شرط لازم بازتولید کل سرمایه به بخش غیر مولد سرمایه‌ی اجتماعی می‌فروشند. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نه امروز، که از ۴۰ سال پیش تاکنون شیوه‌ی تولید مسلط جامعه را تعیین کرده و تعیین می‌کند. ریشه‌ی کلیه‌ی اشکال استثمار و فقر و فلاکت و محرومیت و ستم زدگی موجود این جمعیت عظیم، در سرمایه‌داری بودن جامعه و در بطن مناسبات انسان ستیز کار مزدوری نهفته است. میلیون‌ها کودک معصومی که در سیاه چال‌های مرگ بار قالی بافی از هستی ساقط می‌شوند و میلیون‌ها زن که کار خانگی‌شان، نرخ سود سرمایه‌ی اجتماعی را بالا می‌برد، نیروی کار رایگان سرمایه‌داری‌اند. محرومیت این ده‌ها میلیون انسان از آموزش، بهداشت، هر نوع آزادی، هر نوع تشکل، هر نوع امکانات و رفاه و حقوق اجتماعی، همه و همه از شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی نشات می‌گیرد. مونتاژ بودن و نبودن صنایع، مساله‌ی ناسیونالیست‌هایی از نوع ایشان است. کارگر آگاه ایرانی به این می‌اندیشد، که فقط در سال ۱۳۷۳، حدود ۱۵ هزار میلیارد تومان کالا و محصول در بخش‌های مختلف اقتصاد جامعه توسط طبقه‌اش تولید شده است. اما از این رقم،

فقط چیزی حدود ۴ هزار میلیارد تومان به کل هزینه های خوراک و پوشاک، مسکن، آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، تامین اجتماعی، محیط زیست، تحصیلات دانشگاهی، نوسازی شهر و روستا و سایر هست و نیست زندگی کارگران اختصاص یافته است! مابقی این مبلغ، یعنی رقم بسیار ناقابل ۱۱ هزار میلیارد تومان، که دو سال بعد به ۱۸ هزار میلیارد تومان افزایش یافته است، یک جا به صورت اضافه ارزش یا سود به طبقه ی سرمایه دار و دولت سرمایه داری تعلق یافته است! کارگر آگاه ایرانی به این فکر می کند، که باید اساس بردگی مزدی را درهم کوبد، تا بتواند بر محصول کار خود مسلط گردد.

مرتضی محیط می تواند از مونتاز بودن صنایع سرمایه داری کشور و رشد ناکافی کاپیتالیسم در میهن خود شکوه کند و از هر تریبونی برای تبلیغ ضرورت توسعه ی «سرمایه داری مستقل» استفاده نماید، اما این کار او با نیش خند تلخ هر کارگر آگاه مواجه خواهد گردید. رویای گسترش کاپیتالیستی دنیا، اندیشه ی نمایندگان شیوه ی تولید و نظم اجتماعی پوسیده ای است، که نابودی بشریت را هدف گرفته است. فرق مرتضی محیط و همانندانش، با سایر مدافعان کار مزدوری، این است که او دل باخته ی سرمایه داری دوره های پیشین است. ایشان سرمایه داری معاصر و شرایط امپریالیستی تولید را نه محصول توسعه ی تاریخی رابطه ی تولید اضافه ارزش، که انحراف نظم کاپیتالیستی از سرشت تمدن زای این شیوه ی تولید می دانند! او با لجاجت خواستار بازگشت تاریخ و جوامع انسانی به سرمایه داری قرن نوزدهم است!

تناقضات روایت ناسیونالیستی محیط از نظام کاپیتالیستی، وقتی که به تبیین سرمایه داری معاصر می رسد، شدت و عمق بیش تری پیدا می کند. سرمایه ی مالی در تحلیل او، با توسعه ی پایه های عمومی انباشت در بخش های دیگر دنیا و با استثمار نیروی کار مزدی کشورها در تعارض قرار می گیرد! انحصارات عظیم مالی و صنعتی، اضافه ارزش ناشی از کار پرداخت نشده ی کارگران مزدی را مورد بی مهری قرار می دهند و علیه توسعه ی انباشت و رشد شیوه ی تولید کاپیتالیستی در حوزه های صدور سرمایه سنگر به پا می سازند! امپریالیسم و سرمایه ی مالی به موجودی افسانه ای در ماورای کره ی خاکی استحاله می شود. مرتضی محیط به همه ی این کارها دست می یازد و در هر گام از این کار به تحریف آموزش های مارکس متوسل می گردد.

مارکس در تشریح پروسه ی تکامل اقتصاد کالایی به شیوه ی تولید سرمایه داری می نویسد:

"همان اوضاع و احوالی که شرط اساسی تولید سرمایه داری را ایجاد می کنند - یعنی وجود یک طبقه ی کارگر مزدور - برانگیزنده ی گذار هر تولید کالایی به تولید کالایی سرمایه داری است. به میزانی که تولید کالایی سرمایه داری گسترش می یابد، در مورد هر شکل پیشین تولید که مرجحاً متوجه ی رفع نیازمندی های مستقیم است و فقط مازاد محصول را به کالا مبدل می نماید، اثری تلاشی آور و انحلال گر اعمال می کند. تولید کالایی سرمایه داری، موجب آن می شود که فروش محصول به دو مهم عمده گردد: نخست ظاهراً بی آن که به خود شیوه ی تولید حمله ور شود (چنان که مثلاً نخستین اثر تجارت جهانی سرمایه داری بر اقوامی مانند چینی ها، هندی ها، عرب ها و غیره چنین بوده است) و سپس آن جا که ریشه می دواند، همه ی اشکال تولید کالایی را ویران می سازد، اعم از این که بر پایه ی کار شخصی تولید کننده و یا فقط بر اساس فروش محصولات به مشابه ی مازاد محصول به مشابه کالا قرار گرفته باشد. بدواً تولید کالایی را عمومیت می دهد و سپس مرحله به مرحله تمام تولید کالایی را به صورت سرمایه داری در می آورد." (۱۷)

مرتضی محیط، اما صد و پنجاه سال پس از نگارش «کاپیتال» زیر پرچم باور! به گفته های مارکس، به هر وسیله ای متشبث می شود تا توسعه ی مناسبات سرمایه داری در یک جامعه را با توسعه ی شیوه ی تولید سرمایه داری در آن جامعه به صورت پدیده های غیر متجانس و ناهمگن توضیح دهد؛ تا شرایط امپریالیستی سرمایه داری را مانع گسترش رابطه ی خرید و فروش نیروی کار و کاپیتالیستی شدن جوامع قلمداد کند؛ تا نتیجه بگیرد، که ۴۰ سال پس از کالا شدن کامل نیروی کار در ایران، هنوز شیوه ی تولید سرمایه داری رشد نکرده و فقط مناسبات سرمایه داری کمی توسعه یافته

است!

"ممکن است در جامعه‌ای مناسبات تولیدی وسیعاً سرمایه داری باشد، اما شیوه‌ی تولید آن جامعه سرمایه داری نباشد." (۱۸)

جنبش لغو کار مزدوری و اهمیت مبارزه علیه ناسیونالیسم

بیست و سه سال پیش در روزهایی که میلیون‌ها کارگر ایرانی زیر فشار استثمار، دیکتاتوری، بی حقوقی و بربریت سرمایه داری، علیه رژیم سلطنتی سرمایه به خیابان‌ها ریختند، بخش عظیم چپ ایران با افراشتن پرچم «امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی»، «تضاد خلق و امپریالیسم»، «رشد آزاد و مستقل سرمایه داری»، «قطع وابستگی به امپریالیسم»، «جمهوری دموکراتیک خلق» و تمامی آن چه که امروز مرتضی محیط تبلیغ می‌کند، ضربه‌ی سنگینی بر توسعه، بلوغ و پیش روی جنبش لغو کار مزدوری طبقه‌ی کارگر ایران وارد نمود. توده‌های کارگر ایران از دهه‌ها پیش از آن روز، کارزار وسیع و پرافت و خیزی را علیه استثمار و بی حقوقی سرمایه داری در اشکال مختلف پشت سر نهاده بودند. حضور موثر جنبش کارگری ایران در اوضاع و احوال سیاسی سال‌های ۲۰ تا ۳۲، یکی از زنده‌ترین و درس‌آموزترین بخش تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی ماست. آنان که تاریخ ایران و سیر روی داده‌های سیاسی جامعه را با نگاهی مارکسی دنبال نموده‌اند، این را نیز می‌دانند که جنبش انقلابی سال ۵۷ بر بلندای مبارزات اقتصادی و اعتصابی فاصله‌ی میان ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ توده‌های عظیم طبقه‌ی کارگر در کارخانه‌ها و مناطق حاشیه‌ی شهرهای بزرگ فرا روئید. جنبش کارگری ایران - بر خلاف آن چه که مرتضی محیط القا می‌کند - پدیده‌ای خارج از معادلات اجتماعی، بی تاثیر و فاقد نقش نبوده است. در روزهای بعد از قیام بهمن، این طبقه‌ی کارگر و فقط طبقه‌ی کارگر بود که با تشکیل شوراهایش در کارخانه‌ها، با تصرف مراکز کار و تولید و اخراج کارفرمایان، با سازمان دادن مبارزات بیکاران، با جنبش لغو مالکیت سرمایه داران بر مجتمعات مسکونی و توزیع آن‌ها بین خانه به دوشان، یا در بسیاری عرصه‌های دیگر، طبقه‌ی سرمایه دار و دولت بورژوازی را به چالش کشید. در آن روز، بخش عظیم چپ ایران زیر فشار راه حل‌ها، نظرات و دید و دریافت‌های امروزی آقای مرتضی محیط بدترین ضربه را به جنبش کارگری وارد ساخت. به جای این که طبقه‌ی کارگر را در یک جنبش سراسری شورایی علیه کار مزدوری بسیج کند، به جای این که از کارگران نفت و برق و آب و ذوب آهن و معادن و کارگران همه‌ی مراکز دیگر تولید و کار بخواهد تا همه جا قدرت شورایی خود را در مقابل طبقه‌ی سرمایه دار و دولت سرمایه داری قرار دهند، به جای این که در راستای سازمان دهی جنبش لغو کار مزدوری طبقه‌ی کارگر گام بردارند، آری به جای همه‌ی این‌ها «ضد امپریالیست بودن خرده بورژوازی»، «مترقی بودن بورژوازی لیبرال»، «ضرورت رشد آزاد سرمایه داری» و مسموم‌ترین و مهلک‌ترین توهمات بورژوازی را در میان کارگران تبلیغ کردند. در روزهایی که بورژوازی با تمامی توان طبقاتی و بین‌المللی خود برای سرکوب همه سویه‌ی جنبش کارگری ایران بسیج می‌کرد، امثال آقای محیط نیز در نقش هیزم بیار معرکه، سلاح ایدئولوژی به دست به جنگ جنبش لغو کار مزدوری طبقه‌ی کارگر شتافتند. امروز دو دهه از آن تاریخ می‌گذرد. جنبش کارگری ایران باید به یاد آورد، که از راه حل‌ها و دید و دریافت‌های امثال آقای محیط، چه ضربات کاری‌ای تحمل کرده است. کمونیست‌های واقعی نیز باید در افشای ماهیت ضد کارگری و ضد کمونیستی حرف‌های او - و همانندان او - برای کارگران هیچ فرصتی را از دست ندهند.

* * *

زیرنویس‌ها:

۱ - مارکس، «کاپیتال»، ترجمه‌ی ایرج اسکندری، جلد اول، صفحه‌ی ۷۰۸؛

۲ - «نگاه»، دفتر هشتم؛

- ۳_ محیط، «ریشه های عقب ماندگی»، صفحه ی ۶۱؛
- ۴_ «جنس دوم»، جلد پنجم، صفحه ی ۸۸؛
- ۵_ «ریشه های عقب ماندگی»، صفحه ی ۶۵؛
- ۶_ «کاپیتال»، جلد اول، صفحه ی ۲۵۷؛
- ۷_ مارکس، «گروند ریسه»، جلد دوم، صفحه ی ۲۵۷؛
- ۸_ همان جا، صفحه ی ۲۵۶؛
- ۹_ «ریشه های عقب ماندگی»؛
- ۱۰_ همان جا؛
- ۱۱_ «گروند ریسه»، مقدمه ی اقتصاد سیاسی؛
- ۱۲_ همان کتاب، صفحه ی ۳۴؛
- ۱۳_ همان جا؛
- ۱۴_ «کاپیتال»، جلد سوم، بخش ارزش های بازار، سود اضافی؛
- ۱۵_ مارکس، «دست نوشته های اقتصادی و فلسفی»، صفحه ی ۱۱۷؛
- ۱۶_ «ریشه های عقب ماندگی»، صفحه ی ۷۶؛
- ۱۷_ «کاپیتال»، جلد دوم، صفحه ی ۴۷؛
- ۱۸_ «نگاه»، دفتر هشتم؛